

Analysis of the four ages of gold, silver, bronze and iron in Persian literature based on Shahnameh

* Kazemiha, Ali reza

** Asadullahi, KhudaBhakhsh

*** Zahiri, Bijan

**** Samizadeh, Reza

Abstract:

Background and Aim: In Iranian mythology, there is talk of a period when the tendency to spiritual matters was above other matters of form. In this period, the myths of human beings have experienced a long life of infertility and the absence of diseases, but gradually these tendencies faded and the cause of greed turned them away from their divine temperament and they spent their lives learning, accumulating wealth in any way and at any cost. And under the yoke of their neighbors and compatriots. These factors changed the ages of human life, one after another, and led it to lower stages, from silver and bronze to iron, and now the same man longs to return to the golden age and long to be away from his utopia and utopia. Which is well reflected in Shahnameh.

Methods: The data collection of this research was done through a library study and using descriptive-analytical method, the evidence of the example was expressed and then critiqued.

Findings: By conducting this research, we were able to find evidence from the Shahnameh and other texts of Pahlavi literature and then from among the ancient Indian texts, which showed that the belief in the existence of four mythical periods between the people of Iran and India is an ancient and common background.

Results: Over the millennia, the texts that have emerged in our myths and epics have reflected these eras and have a cyclical course. Thus, in the beginning, man lived in an age called gold, and finally, after a great battle that takes place between the forces of good and evil, he will return to that period and witness the rule of his great man or one of the gods in Iranian myths. It expresses itself in the form of Kaykhosrow.

Keywords: Four Ages, Persian Literature, Shahnameh, Myths

تحلیل تطبیقی اعصار چهارگانه طلا، نقره، برنز و آهن در ایران و هند

* کاظمی، علی رضا
** اسداللهی، خدابخش
*** ظهیری، بیژن
**** سمیع زاده، رضا

چکیده:

زمینه و هدف: در اسطوره‌های ایرانیان و هندیان از دورانی سخن به میان آمده که گرایش به امور معنوی بر دیگر امور قالب بوده است. در این دوران افسانه‌ای انسان‌ها عمر طولانی، بيمرگی و نبود بیماری‌ها را تجربه کرده‌اند اما رفته‌رفته این گرایش‌ها رنگ باخت و عامل آز و طمع، آنان را از خوی الهی خویش دور کرد و زندگی خود را صرف دانش‌آموختن، اندوختن مال از هر راه و به هر قیمتی و برده کردن همسایگان و ممنوعان خود کردند. این عوامل باعث تغییر اعصار زندگی انسان، یکی پس از دیگری شد و آن را به مراحل پست سوق داد و از درجات نقره و برنز به آهن رساند و اکنون همان انسان سودای بازگشت به عصر طلا و حسرت دورماندن از آرمانشهر خویش و مدینه فاضله را دارد که در شاهنامه به خوبی بازتاب یافته است.

روش‌ها: گردآوری داده‌های این پژوهش از طریق مطالعه کتابخانه‌ای انجام شده و با استفاده از شیوه توصیفی-تحلیلی به بیان شواهد مثال و سپس نقد آن موارد پرداخته شده است.

یافته‌ها: با انجام این پژوهش توانستیم شواهدی را از کتاب شاهنامه و دیگر متون ادبیات پهلوی و در ادامه از بین متون باستانی هندی بیابیم که نشان می‌داد عقیده به وجود چهار دوره اسطوره‌ای در بین مردم ایران و هند، پیشینه‌ای باستانی و مشترک است.

نتایج: در طی هزاره‌ها، متونی که در اسطوره‌ها و حماسه‌های ما پدید آمده، این اعصار را در خود بازتاب داده و سیر دورانی دارند. بدین صورت که در ابتدا انسان در عصری موسوم به طلا زندگی می‌کرد و در آخر نیز پس از نبردی بزرگ که در بین نیروهای خیر و شر اتفاق می‌افتد، بدان دوره بازخواهد گشت و شاهد حکومت فردی بزرگ‌منش یا یکی از خدایان خواهد بود که در اسطوره‌های ایرانی در قالب کیخسرو و در هند در قالب ویشنو خود را بروز می‌دهد.

واژگان کلیدی: اعصار چهارگانه، اساطیر، ایران، هند

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی. alirezakazemiha@yahoo.com
** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی (نویسنده مسؤول). KH.asadollahi50@yahoo.com
*** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی. zahirinav@yahoo.com
**** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین. reza.samizade@yahoo.com

مقدمه:

ایرانیان و هندی ها، مردمانی دارای اخلاق معنوی و همواره به دنبال کسب فضایل انسانی بوده اند. این اقوام در گذر روزگاران ثابت کرده اند که در باب یافتن موقعیت‌های سیاسی، دینی، اجتماعی و فرهنگی، به جدّ کوشا هستند. اما متونی که از روزگاران باستان از این اقوام بازمانده خبر از آرزوهایی در بین مردمانی از این قوم بزرگ دنیا می‌دهد که زمین را تا مرز نابودی پیش کشانده است. این انسان‌ها به خاطر حرصی که در فراگیری دانش‌ها داشتند، دچار افکاری شدند که خبر از وقوع آشوب در دنیا می‌داد زیرا با گذر ایام تنها خود را فرمان‌روای بیچون دیدند و همین امر باعث شد تا با سرعتی بسیار، از دوران طلا- که اکنون به دورانی آرمانی تبدیل شده است- فاصله بگیرند و ادوار جهانشان را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارند و خود را به عصر آهن برسانند. آنگاه که ما به نوشته‌های باستانی (اسطوره‌ها و حماسه‌های) این اقوام می‌نگریم بدین نکته پی می‌بریم که در بین اعصار طلا تا آهن در ایران، فاصله‌ای در حدود یک هزاره وجود دارد. اما به خاطر از موجود در سیرت آنان، روزگار عرفانی و آسایش عصر طلایی به سرعت به پایان می‌رسد و دورانی آغاز می‌شود که گویا بی‌پایان است. دیوها که هرکدام می‌تواند جنبه‌ای از تمایلات دمنشانه و سببی انسان باشد بر مردم چیره می‌شوند. در ایران باستان، شاهنامه از چنین دورانی خبر می‌دهد. پادشاهی افسانه‌ای جمشید با دروغی که بر زبان آورد و نسبتی جعلی که به خود داد، رو به زوال رفت و دوران تاریکی حکومت اژی‌دهاک فرارسید و نسل انسان‌ها رو به نابودی رفت. اگرچه که مقالات فراوانی درباره ماهیت اژی‌دهاک نوشته شده که او را پادشاهی از ماد، قیام مردم زیردست برضد بالادستان جامعه و تغییر در چرخه قدرت‌های اجتماعی و نحوه زندگی و غذا خوردن مردم دانسته اند که مهرداد بهار در کتاب جستاری چند در فرهنگ مردم ایران و بهار مختاریان در مقاله‌ای درباره ضحاک مطرح کرده اند و دیگران همچون بهمن سرکاراتی سخنانی در این باره ایراد کرده اند، اما آنچه که مهم به نظر می‌رسد، سخنی است که در کتب اساطیری، حماسی و دینی این اقوام وارد شده و تأویلی است که از این جریان مطرح کرده اند. این عامل (گذار از عصر طلا به آهن) در دوران جنگ بین سه برادر در ایران (ایرج، سلم و تور) به وقوع می‌پیوندد و تا زمان کیخسرو ادامه پیدا می‌کند و سه دوره پیشدادی، حماسی و تاریخی را دربرمی‌گیرد.

بیان مسأله:

در بین متون حماسی ایرانی روایاتی از داستان‌های اعصار اساطیری موجود است اما نکته‌ای که در این بین حائز اهمیت فراوان است، این مورد است که چگونه این اعصار بدل به عصری دیگر می‌شود؟

عواملی در متون حماسی و اسطوره‌ای این اقوام به چشم می‌خورد که خود را به عنوان عنصر پایان‌دهنده به یک دوره (طلا، نقره، برنز و آهن) و بروز دوره‌ای دیگر و آغاز عصری جدید، معرفی می‌کند. این اعصار چگونه به پایان خود نزدیک می‌شود؟

سوالات پژوهش:

- 1- در متون باستانی ایران (کتب دینی، متون اساطیری و حماسی) چه ویژگی‌های مشترکی برای اعصار چهارگانه به چشم می‌خورد؟
- 2- چه شواهدی در متون مذکور در این کشور یافت می‌شود که نشان از سیر دورانی ادوار چهارگانه داشته باشد؟

فرضیه‌های پژوهش:

- 1- کوتاهی اعصار بعدی نسبت به دوره‌های پیشین و بروز هرج و مرج و ناآرامی در هر دوره و افزایش آن نسبت به دوره قبلی و نیز کوتاه‌شدن عمر انسان‌ها و طمع هرچه بیشتر آنان برای دست‌اندازی به ممالک یکدیگر، از جمله ویژگی‌هایی است که برای هریک از دوره‌های پس از عصر طلا می‌توان نام برد.
- 2- اتمام هر دوره و آغاز دوره‌ای دیگر، با تولد قهرمانی که آن دوره را به وجود می‌آورد یا به پایان می‌رساند، در بین حماسه‌های ایرانی و شروع سیر ادواری جدید پس از نبرد بزرگی که در بین دو قوم یا دو کشور رخ می‌دهد و پس از آن، همه چیز به حالت آرامش‌بخش دوران طلا بازمی‌گردد، نشان از دورانی بودن ادوار چهارگانه دارد.

اهداف پژوهش:

- 1- بررسی اعصار چهارگانه در متن شاهنامه از دیدگاه اسطوره‌شناختی
- 2- کشف عناصری که این اعصار را زائل کرده و سبب ایجاد عصری دیگر می‌شوند.
- 3- واکاوی تمایلات انسانی و پیشگویی‌های متون حماسی و اسطوره‌ای و حتی دینی که خبر از پایان دوره جاری و فرارسیدن دوره‌ای جدید می‌دهد.
- 4- جست‌وجو و معرفی‌کردن ویژگی‌های آغازگران اعصار پایین دست نسبت به عصر طلا

5- برشماری ویژگی‌های کسانی که عصری جدید را ایجاد می‌کنند و مقایسه آن ویژگی‌ها با خصوصیات افراد پدیدآورنده اعصار برتر

روش تحقیق:

روش این جستار، مطالعه کتابخانه‌ای است. در ابتدا به گردآوری شواهد مورد نظر و متناسب با پژوهش پیش رو از بین منابع حماسی و اسطوره‌ای ایرانیان و هندیان می‌پردازیم. سپس این موارد را با تطبیق با یکدیگر، در قالبی مدون ارائه می‌کنیم و در ادامه به تحلیل داده‌ها از دیدگاه مورد نظر خواهیم پرداخت. پس از آن به نقد موارد گردآوری‌شده و کندوکاو مواردی که به تولد یک عامل به وجود آورنده و یا مضمحل‌کننده یک دوره اسطوره‌ای منجر می‌شود، می‌پردازیم.

مبانی نظری و ضرورت انجام پژوهش:

بنیان نظری پژوهشی که ارائه کرده ایم، بررسی چهار عصر اسطوره‌ای در ایران است که عبارتند از: طلا، نقره، برنز و آهن. این اعصار از این دیدگاه که هر کدام چه ویژگی‌هایی داشته اند، دارای نقاط اشتراک و در برخی موارد تفاوت و اختلاف هستند. با واکاوی این نقاط اشتراک و اختلاف می‌توانیم به افکار اقوام باستانی ساکن در ایران، فرهنگ آنان، دیدگاه‌هایی که در عقایدشان نسبت به عصر آرمانی طلا و آرمانشهر و مدینه فاضله وجود داشته، پی برده و بدانیم که متون بنیادین فرهنگی ایشان، چه شواهد و فاکتورهایی را که حاکی از وجود چنین اعصاری در اندیشه و فرهنگ مردم این کشور است، در خود دارد؟ در ادامه آن با پایان عصر آهن، چه کسی ظهور خواهد کرد؟ همچنین مقایسه‌ای تطبیقی بین ویژگی‌های فردی که در آخر عصر آهن ظهور می‌کند و خود را به عنوان منجی نوع بشر معرفی می‌کند و فردی که در آغاز عصر طلا وجود داشته، ارائه خواهیم کرد که خود این میحث، نشانگر دیدگاه «بازگشت قهرمان یا بازگشت جاودانه» در اسطوره‌شناسی است. در هر دوره‌ای، فردی به عنوان قهرمان و منجی یک قوم یا ملت نمایان می‌شود. اینان بدو می‌گروند. در اواسط دوره، شاهکارهایی از خویش بر جای می‌گذارد و اقدامات شایان توجهی انجام می‌دهد و در انتهای آن، یا خود می‌میرد، یا کشته می‌شود، یا از بین مردم رخت برمی‌بندد و همچون کیخسرو در طوفان برف در کوهستان ناپدید می‌شود. اما در آغاز هر عصری از نو متولد می‌شود. این روند در سه عصر طلا، نقره و برنز ادامه پیدا می‌کند اما در عصر آهن خبری از این قهرمان نیست و همگان طبق عادت اعصار قبلی منتظر ظهورش هستند. در این دوره، روند ظهور قهرمان به گونه برعکس اجرا می‌شود یعنی در ابتدای دوره وجود ندارد و دوره‌اش از بالا به پایین

تنزل پیدا نمی‌کند بلکه در عوض، در انتهای دوره متولد می‌شود و زمان و گردش حوادث را برعکس می‌کند. توضیح این که: او آمده است تا فضایل عصر طلا را بازگرداند و اکنون است که سیر قهقرایی فرهنگ و تمدن بشری متوقف شده یا به آخر می‌رسد و سیر صعودی آن آغاز می‌شود. دوباره برترین خواسته انسان‌ها، نیل به سعادت و مقامات معنوی می‌شود و در نتیجه، آرمان‌شهری که در ابتدا بوده و نابود شده است، دوباره پدید می‌آید. این موارد، همگی، بنیان نظری پژوهش پیش رو و ضرورت انجام آن را شرح می‌دهد.

پیشینه پژوهش:

در باب بررسی تطبیقی اعصار چهارگانه در اساطیر ایران تا جایی که نگارنده این سطور به جست‌وجو در منابع و تحقیقات پژوهشگران پرداخته است، مقاله‌ای یافت نشد اما پژوهش‌ها و سخنانی همسو با آن یافت شد که عبارتند از:

1- صمدی، مرگان. 1386. عصر نقره ای در ادبیات روسیه. ماهنامه ایراس. ش 18: نگارنده در این مقاله به بررسی عصر نقره در ادبیات روسیه از دیدگاه آثار ادبی که از سال 1917 در این کشور پدید آمدند پرداخته و با مقایسه آن‌ها با سایر آثار ادبی و برشمردن نقاط قوت و ضعفی که در هر کدام از آثار دسته‌بندی شده در ادوار مذکور وجود دارد، بدین نتیجه می‌رسد که بر اثر دغدغه‌هایی که در روح نویسندگان روسی همچون: پوشکین و زنایا و... به دلیل اوضاع ناپسaman داخلی، جنگ‌های جهانی اول و دوم و شرکت مستقیم روسیه در این جنگ‌ها و شکست روسیه بزرگ از امپراتوری کوچک ژاپن، پدید آمده بود، سبک‌ها و مکتب‌های ادبی که از سال 1917 تا دهه 90 در این کشور تشکیل شدند و آثار ادبی متناسب با سبک‌شان را پدید آوردند، هیچ یک نتوانستند آثار ادبی فاخری را که در پیش از دوره نامبرده، متولد شده بود، تکرار کنند و از این نظر ابداع آثار ادبی سیر نزولی داشته است.

2- ابراهیم پور، داوود. 1388. بررسی تطبیقی اتوپیا در اندیشه‌های اجتماعی افلاطون، ابونصر فارابی و کارل مارکس. مجله مطالعات جامعه‌شناسی. دروه 2. ش 3. صص 91-110. نگارنده در این جستار، همانگونه که از نام آن برمی‌آید، ویژگی‌هایی را که درباره مدینه فاضله در گفتار دانشمندان نامبرده وجود دارد؛ برشمرده و با نقل آراء هرکدام، ارتباطی را که در سخن آنان وجود داشته، نشان داده است.

3- نزدیکترین سخن به پژوهش پیش رو، فصل هفتم از کتاب «اسطوره در جهان امروز» نوشته جلال ستاری است. او در این کتاب و فصل مذکور، درباره این موضوع که تقریباً تمامی دنیا اعتقاد به دورانی طلایی از آفرینش دارند، این‌گونه سخن می‌گوید: «این اسطوره دورانی زرین و بهشتی آیین، نزد بسیاری از اقوام و ملل جهان یافت می‌شود و نمونه بارز و شاخص اسطوره‌ای جهانی است چون به راستی در قالب تمدن‌های کهن، خاطره گذشته‌ای سعادت‌مند در عصری طلایی، بهشت پیش از هیبوط انسان Sotya (نیروی روان) در یوگا، عهدی که Kouang_ Tse ، 6 قرن پیش از میلاد مسیح توصیفش کرده، وجود دارد که هم امیدبخش است و هم مایه حسرت و دل‌تنگی... بدین معنی که خاطره دوردست دورانی را که مردم نیرومند و خوشبخت و مهربان و بلندقامت و دراز عمر بودند، در اذهان جاودانه و فروزان نگاه می‌دارد و طبیعتاً مردم حسرت‌خورده و دل‌تنگ آن حالت اولیه مقدم بر جدایی یا دورافتادگی آسمان از زمین را عصر طلایی و بهشت روی زمین می‌دانند و بر فقدانش تأسف می‌خورند، خاصه که معتقدند مردم در آن روزگاران برای گذران زندگی، مجبور به کارکردن و رنج بردن نبوده اند.» (ر.ک: ستاری، 1376: 178-184)

البته نتیجه‌ای که در انتها نگارنده از سخنان خود گرفته این است که این کشورها، اسطوره عصر زرین را برای بازگشت کشورشان به مجد و عظمتی که در گذشته داشته است در ذهن خویش به وجود آورده و پرورانده اند و خواهان آن اند که این بزرگی و شکوه را دوباره در کشور خویش شاهد باشند.

اما جستاری که ما در این پژوهش انجام خواهیم داد، بررسی این اعصار، روند زوال آن‌ها، عوامل آن و چگونگی بازگشت بدان از منظر اساطیر و حماسه‌هاست درحالی که جلال ستاری این مورد را از منظر روان‌شناسی و تاریخی بررسی کرده و فقط یک نمونه از متونی که نگارنده بدان‌ها دست خواهد یازید (زند و هومن یسن) را از باب مثال آورده است و این مورد، نزدیک‌ترین نمونه به پژوهش پیش روی ماست و جز آن، نمونه‌ای نیافتیم.

بحث:

در این قسمت نمونه‌های موجود در کتب و تحقیقات اسطوره‌شناسان و نیز نمونه‌های باستانی بازمانده از تمدن ایرانی را بررسی کرده و به استخراج شواهد مثال از میان گفته‌های آنان پرداخته و در نهایت به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری روی خواهیم آورد.

توضیح آن که از سخنان دیگر منابع موجود درباره اساطیر ایران باستان، درمی‌یابیم که عصر طلا همان دورانی است که جمشید حکومت می‌کرد و به واقع این دوره است که باید به عنوان عصر طلایی در نظر گرفته شود.

فردوسی می‌گوید:

چو گیتی سرآمد بر آن دیوبند [(تهمورث)]/ جهان را همه پند او سودمند*

به سوگ اندرون شد دل هرکسی/ نیامد بر آن روزگاران بسی*

گرانمایه جمشید فرزند اوی/ کمر بست یکدل پر از پند اوی*

برآمد بر آن تخت فرخ پدر/ به رسم کیان بر سرش تاج زر*

کمر بسته با فر شاهنشهی/ جهان گشته یکسر او را رهی*

زمانه برآسوده از داوری/ به فرمان او دیو و مرغ و پری*

جهان را فزوده بدو آبروی/ فروزان شده تخت شاهی بدوی*

منم گفت با فره ایزدی/ همم شهریاری و هم موبدی*

بدان را دست کوتاه کنم/ روان را سوی روشنی ره کنم* ...

همه کردنی‌ها چو آمد به جای/ ز جای مهی برتر آورد پای* ...

چنین سال سیصد همی رفت کار/ ندیدند مرگ اندر آن روزگار*

ز رنج و ز بدشان نبود آگهی/ میان بسته دیوان بسان رهی*

به فرمان مردم نهاده دو گوش/ ز رامش جهان پر ز آوای نوش*

چنین تا برآمد برین سالیان/ همی تافت از فرّ، شاه کیان* ...

چنین گفت با سالخورده مهان/ که جز خویشتن را ندانم جهان* ...

بزرگی و دیهیم و شاهی مراست، که گوید که جز من کسی پادشاست؟* ...

چو این گفته شد فر یزدان از اوی/ بگشت و جهان شد پر از گفت و گوی*

هنر چون بپیوست با کردگار/ شکست اندر آورد و برگشت کار*

چه گفت آن سخنگوی با ترس و هوش؟/ که خسرو شدی بندگی را بکوش*

به یزدان هر آنکس که شد ناسپاس/ به دلش اندر آید ز هرسو هراس*

به جمشیدبر تیرمگون گشت روز/ همی کاست آن فر گیتی فروز*...

از آن پس برآمد از ایران خروش/ پدید آمد از هرسویی جنگ و جوش*...

سواران ایران همه شاهجوی/ نهادند یکسر به ضحاک، روی*...

چو جمشید را بخت شد کندرو/ به تنگ اندر آمد سپهدار نو*

برفت و بدو داد تخت و کلاه/ بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه*

نهان گشت و گیتی بر او شد سیاه/ سپردش به ضحاک، تخت و کلاه*...

نهان بود چند از بد اژدها/ نیامد به فرجام هم زو رها*

چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ/ یکایک نداشت سخن را درنگ*

به ازمش سراسر به دو نیم کرد/ جهان را از او پاک بی بیم کرد*...

از او بیش بر تخت شاهی که بود؟/ بدان رنج بردن چه آمدش سود؟*

گذشته بر او سالیان هفتصد/ پدید آوریده همه نیک و بد. (فردوسی، 1366: ج 1، 41-52، قدیانی، 1384:

ج 2، 963-966 و فرشادمهر، 1389: 39-48)

طبری بر این عقیده است که شیطان جمشید را فریفت و او دچار کبر و خودبزرگبینی شد و در این باره می‌گوید: «روزی او [جمشید] تنها به خانه نشسته بود و آگاهی نداشت. ابلیس به روزن فروشد و پیش او بایستاد. جم بترسید و او را گفت: تو کیستی؟ گفت: من یکی ام از فریشتگان، از آسمان آمده ام که تو را نصیحت کنم. جم گفت: بگوی که چه نصیحت داری؟ گفت: مرا بگوی که تو کیستی؟ جم گفت: من یکی ام از فرزندان آدم. ابلیس گفت: نیستی. تا تو به زمینی، چند آدمی بیمار شد و بمرد؟ اگر تو نیز از فرزندان آدمی بودی، تو را نیز مرگ و بیمار [ی] بودی. تو خدای آسمان و زمینی و تو همی خویشتن را همی

نشناسی. تو به آسمان بودی و این همه خلق تو آفریدی و به آسمان کار آسمان راست کردی و به زمین آمدی تا کار زمین را نیز راست کنی و داد گستری و باز به آسمان روی. اکنون خویشتن را فراموش کردی و من یکی از فرشتگان تو آم و تو را بر من حق بسیار است. بیامدم تا تو را آگاه کنم. تو این داد به میان خلق بگستریدی، ایشان را بگوی تا تو را پرستند. هر که فرمان کند، او را پاداش نیکو کن و هر که فرمان نکند او را به آتش بسوزان. جم گفت: چه حجت است بر آن که من خدایم؟ ابلیس گفت: حجت آن است که من فریشته ام و آدمی فریشته نبیند و تو مرا می بینی معاینه و باز ابلیس ناپدید شد و جم را آن گفتار اندر دل کار کرد، گفت: من خدای آسمان و زمینم...» (طبری، 1389: ج 1، 91)

در اساطیر ایرانی در بین اعصار چهارگانه دوران فترت وجود دارد. توضیح آن که پس از پادشاهی هفتصدساله جمشید- که اوستا آن را نهصد سال می داند(ر.ک: دوستخواه، 1375: ج 2، 659 به بعد) شاهد پادشاهی ضحاک هستیم و پس از آن است که دوباره دوران آسایش و آرامش به ایرانیان روی می آورد. مهرداد بهار مدت پادشاهی جمشید را ششصد سال دانسته است: (ر.ک: بهار، 1362: ج 1، 171) مناسک، دوران پادشاهی دوران پادشاهی جمشید را به نوعی دوران طلایی می داند. (ر.ک: مناسک، 1354: 34) آموزگار نیز بر همین عقیده است. (ر.ک: آموزگار، 1376: 51)

پیرنیا، عقیده ای دیگر درباره دوران پادشاهی جمشید دارد. او می گوید: «گفته اند که: او [جمشید] ششصد و پنجاه سال سلطنت کرده. معلوم است که مقصود مدت سلطنت سلسله جمشیدی هاست زیرا به مرور دهور اسم شاهان فراموش شده و فقط اسم سرسلسله یا نامی ترین شاه سلسله در خاطره ها باقی مانده و مدت سلطنت تمام سلسله را برای یک نفر قائل شده اند. نظیر این نوع مدت های غیرطبیعی در داستان ها زیاد است. (پیرنیا، 1377: 84 و 85)

در متون اساطیری سخنان دیگری نیز درباره جمشید آمده است: از دیگر کارهای درخشان جمشید این است که او نخستین کسی بود که به تن مادی وارد دوزخ شد و سیزده زمستان آنجا بود و رازافزار دیوان را که شکست دیوان بدان بود، به دست آورد و دیوان را زد و شکست داد و از مردم دور کرد. می گویند: جم از نیروی جادوگری هم برخوردار بود... سقوط او به سر رسیدن دوران طلایی است.» (قلی زاده، 1388: 177 و 178) این امر نشان می دهد که ممکن است سخن پیرنیا درباره این که جم پیش از هوشنگ بوده، درست باشد. او می گوید: «اصل اسم او... جم است. او را در اوستا، بیمه و در حماس ملی هندوها یمه نامیده اند. اسم او در اوستا، ویوانهان و در ودا... ویویسوانت ذکر شده. از آنچه گفته شد، معلوم است که اگر هم، چنین شخصی بوده، زمان او بر هوشنگ، خیلی مقدم است... [و] از این که از جلال و حشمت جمشیدی آنقدر توصیف کرده اند، به خوبی استنباط می شود که هوشنگ و تهمورث، در واقع «ده

یوئیت» هایی یعنی امراء یا پادشاهان محلی بوده اند که از قرون بعد به قرون پیش منتقل شده اند و جمشید داستانی، شاه یک دولت ملوک الطوائفی و به اصطلاح ازمنه تاریخی، شاه بزرگ بوده» (پیرنیا، 1377: 84 و 85)

ذکر این سخنان در اینجا بدان دلیل لازم می‌نمود تا ثابت کنیم که جمشید پیش از هوشنگ و تهمورث بوده است و قائل شدن دوران طلایی برای دوره پادشاهی او_ با توجه به این که صاحب نظرانی چون آموزگار نیز چنین گفته اند_ بی مورد نیست. از آنجایی که دوران پادشاهی ضحاک، شاهد مثال ما نیست و ذکر آن، در خلال هیچ یک از ادواری که درصدد بررسی آن‌ها هستیم، نمی‌گنجد و تنها دوران فترتی بین عصر طلا و نقره در اساطیر ایرانی است، بنابراین از گفتن آن صرف نظر می‌کنیم و به دوران پادشاهی فریدون می‌پردازیم. فردوسی در این باره می‌گوید:

«فریدون چو شد بر جهان کامکار/ ندانست جز خویشان شهریار*...

و را بد جهان سالیان پنجصد/ نیفگند یک روز بنیاد بد*...

و زان پس فریدون به گرد جهان/ بگردید و دید آشکار و نهان*

هر آن چیز کز راه بیداد بود/ هر آن بوم و بر کان نه آباد بود*

به نیکی فرو بست ازو دست بد، چنان کز ره پادشاهان سزد*

بیار است گیتی بسان بهشت/ به جای گیا سرو و گلبن بکشت» (فردوسی، 1366: ج 1، 89-92)

کرتیس در این باره آورده است: دوران پانصد ساله فرمانروایی فریدون آکنده از رونق، امنیت و صلح در قلمرو او و در میان مردم اوست.» (کرتیس، 1373: 43) همان‌گونه که از سخنان فردوسی برمی‌آید، دوران فرمانروایی فریدون را به آسانی دوران نقره می‌توان در نظر گرفت. زیرا در تطبیق با اساطیر هندی، این دوره از نظر دوام کمتر از دوران پادشاهی جمشید اما حاوی همان ویژگی‌هاست. جمشید کسی است که پس از تهمورث، دیوان را در بند نگاه می‌دارد و به خدمت می‌گیرد. فردوسی می‌گوید:

«ز رنج و ز بدشان نبذ آگهی/ میان بسته دیوان بسان رهی» (فردوسی، 1366: ج 1، 44)

دگر گوید: به فرّ کیانی یکی تخت ساخت/ چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت*

که چون خواستی دیو برداشتی، ز هامون به گردون برافراشتی» (همان، 50)

در اسطوره‌های ایرانی نیز چنین عملی را از فریودن شاهد هستیم و آن، به بند کشیدن ضحاک و نبرد با دیوان است که شاهنامه در این باره چیزی نگفته و فقط آورده:

«ز آمل گذر سوی تمّیشه کرد/ نشست اندر آن نامور بیشه کرد*

کجا «گر جهان گوش» خوانی همی/ جزین نیز نامش ندانی همی» (همان، 92)

در اینجا نیاز به گفتن سخنی درباره ماهیت دیوان نیست و فقط به ذکر نبرد فریودن با نیروهای شر می‌پردازیم. در این مورد آمده است: پس از آن‌که فریودن ضحاک را به بند کشید، دیوان مازندر در خونیرس اقامت گزیدند و با حملات بسیار فریودن را از آنجا راندند. چون به خونیرس آمدند به درویشان زیان و آزار رسانیدند و مردم شکایت به فریودن بردند و گفتند: ضحاک در مقایسه با مازندرها حکمران خوبی بود. فریودن با مازندرها در دشت «پیشانشه» برخورد کرد. مازندران فریودن را دست کم گرفتند و بدو گفتند که: «ما تو را به اینجا راه نمی‌دهیم». آنگاه فریودن به پیش و بالا تاخت و چون دم بیرون می‌داد، از بینی راست او تگرگ سرد چون زمستان و از بینی چپ او، سنگ‌هایی هریک به اندازه خانه‌ای بیرون می‌ریخت. آنگاه فریودن آنان را به پای اسب «گشن برمایون» (برادر فریودن) بست و به بالا راند و آنان را به شکل سنگ درآورد. دو سوم آنان را نابود کرد و یک سوم دیگر، آزرده و بیمار بیرون آمدند و دیگر به این کشور خونیرس (خونیره) بازنگشتند.» (قلی زاده، 1388: 316)

شاید همین مکان جایی بوده است که فریودن در آنجا با دیوان نبرد کرده و فردوسی با واژه «کرجهان گوش» از آن یاد کرده است و از نبرد با دیوان سخنی به میان نیاورده و تنها به شرح نبرد او با ضحاک بسنده کرده است. نیز، ربک: کرباسیان، 1384: 82، هینلز، 1385: 154 و یاحقی، 1375: 331 و 332)

اما فردوسی در یکجا از جادوگری فریودن و شخصیت اسطوره‌ای او سخن می‌گوید و آن نیز در زمانی است که فریودن برای آزمودن شایستگی سه پسر خود که از یمن باز می‌گردند، تغییر شکل می‌دهد و به هیأت اژدها در می‌آید:

«وقتی که از بازگردیدن این سه شاه/ شد آگه فریودن، بیامد به راه*

ز دلشان همی خواست کاکه شود/ ز بدها گمانیش کوتاه شود*

بیامد بسان یکی اژدها/ کزو شیر گفتی نیابد رها*

خروشان و جوشان به جوش اندرون/ همی از دهانش آتش آمد برون...» (فردوسی، همان، 103)

در این اثنا به فرزندان خود حمله می‌کند. سلم و تور می‌گیرند اما ایرج با او به نبرد برمی‌خیزد و سخنی می‌گوید که حاکی از آن است که فردوسی فریدون را به اژدها تشبیه نکرده و او به راستی با جادوگری، به اژدها تبدیل شده بود که مؤید سرشت اساطیری پیشازرتشتی فریدون است. فردوسی می‌گوید:

چو کهنتر پسر نزد ایشان رسید/ خروشید کآن اژدها را بدید.

بدو گفت کز پیش ما باز شو/ نهنگی تو بر راه شیران نرو*

گرت نام شاه آفریدون به گوش/ رسیده است هرگز بدین‌سان مکوش*

که فرزند اویم هر سه پسر/ همه گرزداران پرخاشخ*

گر از راه بیراه یکسو شوی/ وگر بر نهمت افسر بدخوی*

فریدون فرخ چو بشنید دید/ هنرها بدانست و شد ناپدید* (فردوسی، 1366: ج 1، 104)

این دو بیت مؤید سخن نگارنده و سرشت اساطیری فریدون هستند. این عامل نشان می‌دهد که درواقع یکی از خدایان هند و اروپایی آورنده دوران نقره بوده است. همان‌گونه که جمشید نیز یکی از خدایان پیشازرتشتی است. (ر.ک: قلی‌زاده، 1388: 176) این عامل تاکنون نشان‌دهنده حکومت دو خدای باستانی بر مردم از دیدگاه اسطوره‌شناختی است. اما اکنون نوبت به دوران مفرغ یا به تعبیر دیگر، برنز می‌رسد. این دوره به روایت شاهنامه از زمان زندگانی فریدون آغاز می‌شود. تنها ناهنجاری موجود در دوران حیات فریدون_ که از آن با عنوان «دوره نقره» یاد می‌کنیم_ مرگی است که با بی‌عدالتی برای ایرج به دست دو برادرش سلم و تور_ که از همسر دیگر فریدون، شهرناز (سنگه‌وک اوستایی) زاده شده بودند_ رقم می‌خورد و یکی از عوامل اصلی تفاوت دوران فریدون با دوره جمشید است. در دوره او (جمشید) شاهد چنین موردی نیستیم تا زمانی که او دچار خودبزرگ‌بینی می‌شود اما فریدون با جود عدم داشتن چنین موردی (کبر)، شاهد مرگ فرزند خود از جانب برادران اوست و این عامل، سبب آغاز دوران مفرغ یا برنز در شاهنامه می‌شود. کرتیس دربارهٔ دورانی که ما آن را مفرغ نامیده ایم، آورده است: «هنگامی که فریدون قلمرو خود را میان پسرانش (ایرج و سلم و تور) تقسیم می‌کند و رشک‌ورزی میان آن‌ها برانگیخته می‌شود... هنوز چندی نگذشته بود که نارضایتی سلم از این تقسیم مهارناپذیر می‌شود و به دستگیری تور ایرج را می‌کشد. قتل یک برادر به دست دو برادر دیگر، نشانهٔ پیروزی شر و آغاز یک رویداد مهم در اسطوره‌شناسی ایران است: رویارویی طولانی و مداوم میان امپراطوری‌های ایران و توران (آریا و تورایی اوستا) و آغاز بخش پهلوانی شاهنامه که از دوران پهلوانی شاه منوچهر (منوس چپتره در اوستا)،

نواده ایرج آغاز می‌شود.» (کرتیس، 1373: 42) درباره دوران مفرغ که از زمان حیات فریدون و درواقع با کشته‌شدن ایرج آغاز می‌شود آنجا که تور ایرج را مجروح کرده و سر از تنش جدا می‌کند فردوسی می‌گوید:

«[تور] یکی خنجر از موزه بیرون کشید/ سرپای او چادر خون کشید*

بدان تیز زهر آبگون خنجرش/ همی کرد چاک آن کیانی برش*

فردو آمد از پای سرو سهی/ گسست آن کمرگاه شاهنشهی*

دوان خون از آن چهرة ارغوان/ شد آن نامور شهریار جوان...*

سر تاجور زان تن پیلوار/ به خنجر جدا کرد و برگشت کار*

بیابگند مغزش به مشک و عبیر/ فرستاد نزد جهان‌بخش پیر* (فردوسی، 1366: ج 1، 121)

از اینجا شاهد آغاز دوران مفرغ و روی کار آمدن یکی دیگر از خدایان هستیم که منوچهر نام دارد. درباره او در کتب اساطیر چنین آمده است: «از ایرج با وجود بدخواهی‌های سلم و تور، دختری به نام وَرْک یا گوَرْک باقی می‌ماند. فریدون این دختر را در پنهان می‌پرورد و او را به همسری برادرزاده خود، پشنگ درمی‌آورد. از این دختر منوچهر به وجود می‌آید...» «منوچهر شخصیتی مرموز در اسطوره‌هاست که اصل او بنا به برخی نوشته‌ها به ایزدان می‌رسد. التقاطی از بن‌مایه نخستین انسان هندی، منو و نیای ایرانیان را در او می‌توان دید چون از نام او برمی‌آید که او نژاد منو دارد. در اسطوره‌های هندی پس از آن‌که جمشید، سرور دنیای مردگان می‌شود، مقام نخستین انسان به منو داده می‌شود. منوچهر فرمانروایی خود را در ایران‌شهر استحکام می‌بخشد. در متن‌های پهلوی، جنگ با افراسیاب در دوران حکومت اوست... درجایی از کتاب‌های پهلوی سخن از این است که افراسیاب آب را از ایران‌شهر بازداشت. برای بازآوردن آب و حل این مشکل، سپندارمز، ایزدبانوی زمین، به شکل دوشیزه‌ای با جامه‌ای پرشکوه به خانه منوچهر داخل شد. بنابر متن‌های پهلوی، افراسیاب دلباخته سپندارمز می‌شود و از او خواستگاری می‌کند. سپندارمز افراسیاب را وامی‌دارد که آب را به ایران‌شهر بازآورد و چون از همه چیز مطمئن می‌شود، دوباره به زمین فرو می‌رود.» (آموزگار، 1376: 55 و 56) فردوسی درباره اصلاحات و عدالتی که منوچهر برقرار می‌کند؛ گفته است:

همه جادوی‌ها به افسون ببست/ برو سالیان انجمن شد دو شست* (فردوسی، همان، 161)

منوچهر سخنی می‌گوید که نشان دهنده این است که دوران پادشاهی او در واقع، ادامه دوران فریدون است:

«به راه فریدون فرخ رویم/ نیامان کهن بود گر ما نویم» (فردوسی، همان 162)

نکته‌ای که در بین تمام پادشاهان ایرانی ذکر شده و در شاهنامه حائز اهمیت فراوان است، انتقال پادشاهی از نیای بزرگشان جمشید به آنان است. فریدون کسی است که پادشاهی را از جمشید به ارث می‌برد و فره جمشید در پادشاهی بنابر اساطیر ایرانی، به فریدون می‌رسد. همین فره در بین دو نفر پس از فریدون نیز تقسیم می‌شود. نخست منوچهر که بیت شاهد مثال را در سطور پیشین ذکر کردیم و نکته مهم دیگر برای رسیدن این فره از فریدون به منوچهر، پروردن او برای پادشاهی و قتل کسی است که ایرج را سر بریده است. نکته شاهد مثال دیگر، قسمتی از شاهنامه است که در آن، منوچهر با نوذر سخن می‌گوید و به او درباره پادشاهی وصیت می‌کند:

«به فرّ فریدون ببستم میان/ به پندش مرا سود شد هر زیان*

بجستم ز سلم و ز تور بزرگ/ همان کین ایرج نیای بزرگ*...

از آن پس که بردم بسی درد و رنج/ سپردم تو را تخت شاهی و گنج*

چنان چون فریدون مرا داده بود/ تو را دادم این تخت شاه‌آزمود» (فردوسی، همان، 279 و 280)

اما سخنی که منوچهر بر زبان می‌آورد، وعید دهنده ورود فریدون از دوران مفرغ یا برنز به دوران آهن است. او در آخرین سخنان خود به نوذر می‌گوید:

«وُ زان پس بیاید ز ترکان سپاه/ نهند از بر تخت ایران کلاه*»

تو را کارهای درشت است پیش، گهی گرگ باید بُدن، گاه میش*

بگفت و فرود آمد آتش به روی/ همی زار بگریست نوذر بر اوی*

بی آنکش بدی هیچ بیماری بی/ نه از دردها هیچ آزاری بی*

دو چشم کیانی به هم برنهاد/ بیژمرد و برزد یکی سردباد*

شد آن نامور پرنهر شهریار/ به گیتی سخن ماند ازو یادگار* (فردوسی، 1366: ج 1، 282)

همان‌گونه که در تعریف دوران آهن در اسطوره‌شناسی و شناخت اعصار اساطیری آمده است، دورانی سراسر جنگ و خونریزی و ویژگی بارز آن، کشت و کشتار است و در اینجا نیز به استناد شاهنامه دوران جنگ‌ها شروع می‌شود و این عاملی است که در کتاب اوستا، سخنی از آن به میان نیامده است. از آن پس تا دوران پادشاهی کیخسرو، کسی را که دارای ویژگی‌های جمشید و فریدون بوده و فرّۀ آن دو را داشته باشد، نمی‌بینیم. مثلاً درباره نوزد آمده است:

«چو سوگ پدر شاه نوزد بداشت/ ز کیوان کلاه کیی بر فراشت...»

برین برنیامد بسی روزگار/ که بیدادگر شد سر شهریار...*(فردوسی، همان، 285)

آنچه که درباره نوزد از سخنان فردوسی استنباط می‌کنیم، او پادشاهی که دارای فرّۀ پادشاهی باشد، نبوده است و در دوران اوست که افراسیاب جنگ‌های پیاپی خود با ایران را آغاز می‌کند و با پدر خود، پشنگ درباره جنگ‌کردن با ایرانیان سخن می‌گوید و می‌خواهد که به ایران حمله کند:

«زگفت پدر مغز افراسیاب/ برآمد از آرام وز خورد و خواب»

به پیش پدر شد گشاده زبان/ دل آکنده از کین، کمر بر میان*

که شایسته جنگ شیران منم/ همورد سالار ایران منم*

اگر زادشم تیغ برداشتی/ جهانی به گرشاسپ نگذاشتی*...

کنون هرچه مانید بود از نیا/ ز کین جستن و جنگ و از کیمیا*

گشادنش بر تیغ نیز من است/ گه شورش و رستخیز من است...*(فردوسی، همان، 290 و 291)

نوزد به دست افراسیاب کشته می‌شود.(فردوسی، همان، 315) پس از مرگ نوزد پهلوانان به دنبال کسی که فرّۀ ایزدی داشته باشد؛ می‌گردند و زو تهماسب را پیدا می‌کنند:

«نزیبد بریشان»(طوس و گسته‌م)[همی تاج و تخت/ ببايد یکی شاه بیدار بخت*]

که باشد بر او فره ایزدی/ بتابد ز دیهیم او بخردی*

ز تخم فریدون بجستند چند/ یکی شاه، زیبایی تخت بلند*

ندیدند جز پور طهماسب، زو/ که تاج فریدون بدو گشت نو*»(فردوسی، همان، 322)

اما در دوران زو، یکی دیگر از نمونه‌های دوران آهن، یعنی وقوع خشکسالی را به طرز جادویی شاهد هستیم که هشت ماه باران نمی بارد.» (ر.ک: فردوسی، همان، 327) در جای دیگری از شاهنامه آمده است:

«ز باران هوا خشک شد هفت سال/ دگرگونه شد بخت و برگشت حال*» (یاحقی، 1375: 97 به نقل از فردوسی، نسخه مسکو، ج 3، ص 198)

در این باره در بندهش چنین آمده است: «چون منوچهر درگذشته بود، دیگر بار افراسیاب آمد بر ایرانشهر بس آشوب و ویرانی کرد. باران را از ایرانشهر بازداشت تا زاب تهماسبان آمد، افراسیاب را بسپوخت و باران آورد که آن را نوبارانی خوانند» (دادگی، 1369: 139 و مقدسی، 1390: ج 1، 504) سرانجام پس از این دوره همگان تصمیم می‌گیرند تا به دیار خود بازگردند و دست از نبرد بازکشند. سرانجام دوران پادشاهی زو پسر طهماسب نیز پایان می‌یابد و رستم که اکنون جوانی برومند شده و پا به عرصه نبرد گذاشته به راهنمایی پدر به دنبال قباد می‌رود تا او را بر تخت بنشاند. زال درباره قباد چنین می‌گوید:

«نشان داد موید به ما فرخان/ یکی شاه با فر و بخت جوان*

ز تخم فریدون یل کیقباد/ که با فر و برز است و با رای و داد.» (فردوسی، همان، 338)

درباره قباد لقب فرخ آمده است:

«وزان پس چنین گفت فرخ قباد/ که بی زال تخت بزرگی مباد.» (فردوسی، همان، 355) او پسرش کاووس را به جای خود به پادشاهی می‌گذارد و در همان دوره کیقباد است که بین او و تورانیان صلح ایجاد می‌شود و سرانجام او نیز درمی‌گذرد و پادشاهی خود را به کاووس می‌سپارد. فردوسی از کاووس به نیکی یاد نمی‌کند و چنین می‌گوید:

«درخت برومند چون شد بلند/ گر ایدونک آید برو بر گزند*

شود برگ پژمرده و بیخ سست/ سرش سوی پستی گراید درست...

اگر شاخ بد خیزد از بیخ نیک/ تو با بیخ تندی می‌غاز و یک*

پدر چون به فرزند ماند جهان/ کند آشکارا برو بر نهان*

گر او بفکند فر و نام پدر/ تو بیگانه خوانش مخوانش پسر» (فردوسی، همان: ج 2، 3)

در دوران کیکاووس سیاوش زاده می‌شود که سرشتی دیگرگونه دارد و این مورد از گفتار فردوسی برمی‌آید:

«یکی کودکی فرخ آمد پدید/ کنون تخت بر ابر باید کشید*

جدا گشت از او کودکی چون پری/ به چهره بسان بت آزی*

جهان گشت از آن خرد پر گفت و گوی/ کز آن گونه نشنید کس روی و موی» (فردوسی همان، 206 و 207)

«چُن آمد به کاووس شاه آگهی/ که آمد سیاوخش با فرهی*...

چنان از شگفتی بدودر بماند/ بسی آفرین بزرگان بخواند*

بر آن برزبالای و آن فرّ اوی/ بسی بودنی دید در پر اوی* (همان، 208 و 209)

سیاوش به سمت سغد حرکت می‌کند و در این میان افراسیاب خواب نابودی خود و تاج و تختش را می‌بیند و به توصیه خردمندان و بزرگان کشورش و کسانی که علم هیأت می‌دانند از جنگ با سیاوش دوری می‌کند. (ر.بک: فردوسی، همان، 246-260) خوابی که افراسیاب می‌بیند در واقع پایان دوره آهن در اسطوره‌شناسی ایرانی با بررسی شاهنامه است. البته پس از مرگ افراسیاب که به دست کیخسرو صورت می‌گیرد، دشمنی‌هایی از سوی همسایگان ایران رقم می‌خورد اما هیچ‌یک همچون گستردگی و تداوم دشمنی افراسیاب نیست. فردوسی از زبان پیران ویسه درباره کیخسرو چنین سخن می‌گوید: «فریدون گرد است گویی به جای/ به فرّ و به چهر و به دست و به پای*»

بر ایوان چنو کس نبیند نگار/ بدو تازه شد فرّ شهریار* (فردوسی، همان، 366)

افراسیاب درباره کیخسرو سخنی می‌گوید که نشان‌دهنده نژاد اوست:

«نبیره فریدون شبان پرورد/ ز رای بلند این کی اندر خورد؟» (فردوسی، همان، 371)

سروش به گودرز درباره کیخسرو سخنانی می‌گوید که درباره هیچ یک از پادشاهان پس از فریدون چنین موردی را شاهد نیستیم:

«چو آید به ایران پی فرخش/ ز چرخ آنچ خواهد دهد پاسخش» (فردوسی، همان، 413)

همان‌گونه که درباره فریدون شخصی اهریمنی (ضحاک) خواب می‌بیند، درباره کیخسرو نیز چنین موردی به وقوع می‌پیوندد. درواقع خوابی که افراسیاب درباره نابودی کشور و خودش می‌بیند، خوابی است که مصداق آن کیخسرو است و در اوستا نیز این داستان آمده است. (ر.ک: دوستخواه، 1375: ج 1، 149، گوش یشت (دُرَواسپ یشت) کرده چهارم، بندهای 17 و 18 و کرده پنجم، بندهای 21-23) و سرانجام کیخسرو با کشتن افراسیاب دوران پادشاهی او را از میان می‌برد و در واقع به جنگی که از زمان فریدون در بین ایران و توران آغاز شده بود و قریب پانصد سال دوام داشت، پایان می‌دهد: «به شمشیر هندی بزد گردنش/ به خاک اندر افکند نازک تنش» (فردوسی، همان، ج 4، 322)

و سرانجام داستان کنارگیری او از تاج و تخت که باعث می‌شود تا در نهایت به گفتار سروش ایزدی به جانب کوه برای مناجات رفته و ناپدید شود. (ر.ک: فردوسی، همان، 327 به بعد) داستان چرخه اساطیری مزدیسنا از دیدگاه دینی در منابع مختلف بیان شده و به رستاخیز ختم می‌شود. (ر.ک: دادگی، 1369: 145-149، بهزادی، 1368: 114-118 و بهار، 1388: 99-101 و الیاده، 1375: 575-579) در فلسفه دین زرتشتی، گونه دیگری از تقسیم‌بندی جهان آمده است. در این فلسفه، آفرینش جهان به صورت مثالی مطرح می‌شود بدین معنا که اهورا مزدا نخست جهان مینوی را از گوهر مینوی پدید آورد که مثال کاملی از جهان مادی بود. این جهان همان جهان فره‌وشی، جهان فره‌ری یا جهان فره‌ری است. هستی جهان فره‌ری بدون جهان مادی سه هزار سال بود. در آغاز سه هزاره دوم جهان مادی که تجسم خارجی فره‌ره‌است، پدید آمد... بنا به نوشته‌های پهلوی زمان شامل چهار دوره سه هزارساله می‌شود که در بخش اول آن جهان مینوی خلق می‌شود. در بخش دوم جهان مادی بدون وجود انگره‌مینوی، در بخش جهان مادی همراه با انگره‌مینوی که در آن این عنصر به آفریده‌ای خوب یورش برده و بر ایشان ویرانگری و مرگ پدید آورد. در این دوره خوبی و بدی با هم درآمیخته است و همان دوره‌ای است که ما در آن هستیم و باید با سپن‌تامینو همکاری کنیم تا سرانجام عناصر انگره‌مینوی شکست بخورند و دوران چهارم آغاز شود که دوره‌ای سراسر نیکی است که انگره‌مینوی شکست خورده و جهان سراسر عدل و نیکویی است. (ر.ک: مهر، 1384: 48)

دیدگاه‌های اسطوره‌شناسان در باب عصر زرین

دو دیدگاه مطرح درباره اسطوره عصر زرین:

اول: مطابق این دیدگاه، زمان حرکت ادواری دارد و هرچندگاه یکبار به تجدد و احیای خود می‌پردازد.

دوم: مطابق این دیدگاه زمان کران‌مند است و درواقع، پاره‌ای است محدود در میان دو سرمدیت بی‌زمان (الیاده: 1384: 121)

مطابق پنداشت اول، عصر زرین عصری است که بارهای بی‌شمار تکرار خواهد شد و مطابق پنداشت دوم، تنها یکبار به وجود می‌آید و تکرار می‌شود. در اسطوره‌های ایرانی، تعداد اعصار آفرینش، هفت مورد نیز دانسته شده اما اغلب همان چهار عصر حفظ و معرفی شده است. در این اعصار موجودات و انسان‌ها هرکدام دارای ویژگی‌هایی می‌شوند که دراز عمری و دارا بودن فضایل روحانی در بلندترین مرتبه بیش از هزار سال در ایران است و به تنایب اتمام عصری در این اعصار و آغاز شدن عصری دیگر، این ویژگی‌ها نیز کم‌رنگتر می‌شود. در دوران طلا عمر انسان‌ها تا هزار سال می‌رسد. آنان دارای قدی بلند، چهره‌ای زیبا، آراسته به اخلاق نیکو و همسو با خواست و اراده خدایان هستند. در این عصر، انسان، تنها بدان می‌اندیشد که مطابق با خواست خدایان زندگی کند. تمام دغدغه‌ای که او در ذهن و جان خویش می‌پروراند، آراستن خود به فضایل اخلاقی و الهی است. از دورغ بیزار است. پیوسته به دنبال وقف خود در عبادت است. در این دوران شاهد حضور موجوداتی شگفت‌انگیز در میان انسان‌ها نیز هستیم که برای مثال می‌توان به «گارودا» در هند، پرنده‌ای که راماریکی از تناسخ‌های ویشنو، خدای بزرگ تثلیث هندو) و همسرش سیتا بر آن سوار می‌شود. (ر.ک: هال، 1380: 394) این موجود ترکیبی از انسان و پرنده است. در این دوران انسان‌ها شاهد وجود خیر و برکت و فراوانی در جهان هستند. هرگز در میان آنان دشمنی رخ نمی‌دهد. درختان همواره سرسبز و پر بارند و میوه‌های خود را به آدمی عرضه می‌کنند. دانه و گیاهی که خوراک انسان‌ها را تهیه می‌کند، بدون هیچ مشغله و زحمتی از زمین می‌روید.

همیشه همه جا بهار است و جهان رنگی از زمستان و پاییز را نمی‌بیند و گرما و سرما را نمی‌چشد و هرآنچه که بشر بخواهد و آرزو کند، در اختیار اوست. همان‌گونه که قرآن در وصف بهشت، چنین مطلبی را آورده است: فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ (زخرف: 71) دوران نقره، دورانی است که در آن، انسان‌ها دارای عمری کوتاه‌تر در مقایسه با دوران طلا شده اند و کم‌کم آماده مواجهه با بلاها و سختی‌ها می‌شوند. هنوز هم درختان و میوه‌ها به وفور یافت می‌شود اما تفاوت بارزی که این عصر با عصر طلا دارد این است که در آن بزرگترین دغدغه انسان، کسب دانش است. این امر یکی از مواردی است که باعث می‌شود تا انسان‌ها درباره یکدیگر دارای حس رقابت شوند زیرا از گذشته تا امروز همواره افرادی بوده اند که دان خود را در اختیار دیگران قرار نمی‌داده‌اند و این عامل، موجبات ایجاد حسد و رشک را در دل انسان‌ها فراهم می‌کند و از طرفی، کسب دانش باعث می‌شود تا انسان به اسرار کیهان و عالم هستی پی ببرد و این عامل نیز باعث تولد حس انحصارطلبی و خودخواهی می‌شود که سرانجام آن، نابودی عصر

نقره و ایجاد عصر مفرغ است. در این دوره انسان با آنچه که از دوره قبلی آموخته و به نسل‌های بعدی انتقال داده است، درصدد کسب منافع و خودخواهی برمی‌آید. این رذیلت اخلاقی باعث بروز مشکلات و نابسامانی‌های فراوان در عالم خلقت می‌شود. انسان همواره درصدد دست‌اندازی به خاک همسایه خود است و از طرفی، درختان و نباتاتی را که بدون رنج، بار و غله می‌رویانند، در انحصار خود می‌گیرد که این امر باعث ناپدیدشدن این قبیل گیاهان و درختان می‌شود. در این دوران حضور موجودات خارق‌العاده نیز به نسبت دو دوره پیشین در بین انسان‌ها نیز کم‌رنگ‌تر شده است.

با بالاگرفتن شدت خودخواهی انسان‌ها، که نمود دیگری از آن، همان اختلاف و خودخواهی در بین نیمه خدایان است. دوران مفرغ نیز به پایان می‌رسد و دوران آهن که دوران حکومت نیروها و تمایلات اهریمنی است آغاز می‌شود. در این دوره، میزان انحصارطلبی انسان در بالاترین حد خود است و حس طمع را در او ایجاد می‌کند. این دوره در باورهای مردم ایران و هند، دوره حکومت اهریمن است. در این هنگام می‌توان گفت که تقریباً هیچ یک از ویژگی‌های عصر طلا در انسان باقی نمانده و تمامی فضایل محو شده‌اند و اگر فضیلتی باقی است، تنها در بین طبقه ضعیف و فقیران است. این عامل باعث وقوع جنگ‌های فراوان در بین انسان‌ها می‌شود که سرچشمه تمام آن‌ها نیز تنها حس خودخواهی و انحصارطلبی است که از دوران نقره و با آغاز دانش‌اندوزی انسان پدید آمده است. البته نفس دانش‌اندوزی به خودی خود امری نیک است اما از آنجا که افرادی وجود دارند که پیوسته به دنبال کسب منافع خود هستند و آموختن دانش، آن‌ها را با این منافع و مکان‌هایی که می‌توان بدان‌ها دست یافت، آشنا می‌سازد، این افراد نیز به ناگزیر برای دستیابی بدان‌ها به دست‌اندازی به حریم دیگر انسان‌ها روی می‌آورند و این عامل (طمع و خودخواهی) سرچشمه زوال عصرهای مختلف می‌شود. درباره عصر طلا نیز باید گفت: با مطالعه و بررسی اسطوره‌های موجود در ایران، معلوم می‌شود که این عصر به خودی خود، پایان نمی‌یابد بلکه این، انسان است که با مرتکب‌شدن گناهی، آن را پایان می‌بخشد و باعث ایجادشدن حرکت ادواری اعصار از فراز به فرود و از عالی به پست می‌شود. (ر.ک: الیاده، 1384: 121-130، بوکر، 1390: 29-24، جابز، 1397: 680-678، هدایت، 1343: 77-83، بهار، 1376: 16-22 و 228-221، کریستن سن، 1364: 151-160، دوستخواه، 1375: ج2، 659 به بعد، پورداوود، 1377: ج1، 188-180، دیگر اسطوره‌شناسانی نیز هستند که این موارد را در هند بررسی کرده‌اند که نشان می‌دهد هندیان نیز بر این عقاید پایبند بوده‌اند روزنبرگ، 1379: ج2، 628-630 و همان نویسنده، 1375: 15-18، شایگان، 2536: ج1، 25، کاوندیش، 1387: 54-56، ستاری، 1376: 178-210، داتی، 1392: 38، ایونس، 1373: 39-41 و ده اینکار، 1374: 75-77) در این دوره، سرانجام جهان از دیدگاه اساطیر هندی به نمایش گذاشته شده و در طی آن، چشم سومی در پیشانی شیوا- خدای ویرانی و نابودی در تثلیث هندو-

ایجاد می‌شود که تمام موجودات جهان، جنگل‌ها و انسان‌ها بر اثر آن می‌سوزند زیرا اشعه‌ای از این چشم سوم خارج می‌شود که هر چه را در تیررس خود داشته باشد، می‌سوزاند و براساس این داستان که از اعتقاد اسطوره‌ای هندیان باستان اخذ شده است، شیوا بر بلندترین قله هیمالیا نشسته است که از آنجا می‌تواند تمام مخلوقات دنیا (زمین) را ببیند. نیز ر.ک: هدایت، 1383: 83-88 که در طی آن، متن پهلوی زند و هومن یسن را آورده و احمد تمیم داری آن را در ترجمه‌اش بررسی کرده است. براساس متن زند و هومن یسن زرتشت از خداوند (اهورامزدا) جاودانگی می‌خواهد اما اهورامزدا در پاسخ او می‌گوید: اگر تو جاودانه شوی، کشنده تو «تور براتوش کرپ» نیز جاودانه خواهد شد و بدان دلیل هرج و مرج تمام هستی را فرامی‌گیرد. اهورامزدا پس از این که پاسخ زرتشت را می‌دهد، خرد خود را به مدت هفت شبانه روز به او می‌سپارد و در آن مدت زرتشت بر تمام اسرار هستی، آگاه می‌شود و دانش اهورامزدا را کسب می‌کند و سپس اهورامزدا خرد خود را از زرتشت باز می‌ستاند اما زرتشت درختی می‌بیند که هفت شاخه دارد و درباره آن از اهورا مزدا می‌پرسد. او پاسخ می‌دهد که: هریک از این شاخه‌ها مختص به دورانی از حیات و عصری از خلقت است: «آن درخت که هفت شاخه داشت: [که عبارت بودند از: زرین، سیمین، روبین، برنجین، ارزیزین، پولادین و آهن آلوده] درخت گیتی است که من آفریدم و آن هفت شاخه، هفت هنگامی است که فرا خواهند رسید. شاخه زرین، دوران پادشاهی گشتاسپ است که در آن دین پذیرفته می‌شود و دیوان پنهان می‌شوند. شاخه سیمین، دوران پادشاهی اردشیر کی است که دیوان را از مردمان جدا کند و همه جهان را بپیراید و دین را جاری سازد.

شاخه روبین، خداوندی اردشیر آراینده و پیراینده جهان و آن شاپوهر شاه باشد. شاخه برنجین، خداوندی ولاش شاه اشکانی است که «اکوان پسر گرکرسپاک» دروغگو را که به آیینی دیگر درآمده از بین می‌برد. شاخه ارزیزین، هنگام پادشاهی بهرام گور شاه است که مینوی رامش را بنیاد آشکار می‌سازد. شاخه پولادین، هنگام خداوندی خسرو پسر قباد است که مزدک پسر بامداد را که آیینی دیگر آورده از آن باز می‌دارد و شاخه آهن آلوده، هنگام پادشاهی دیوان ژولیده‌موی از تخمه خشم است و در آن هنگام، هزاره تو به سر آمده است.» (تمیم داری، 1379: 100 و 101، نوشیروان جی دهالا، 1377: 282 و اسماعیل‌پور، 1375: 75) همان‌گونه که در اینجا دیده می‌شود، دوران آفرینش از عصر زرین تا آهن در اساطیر و دین ایرانیان باستان نیز موجود بوده اما با این تفاوت که در اساطیر هند شاهد چهار عصر اسطوره‌ای هستیم و در ایران، هفت عصر وجود دارد. اما همه منابعی که درباره اساطیر ایران باستان سخن گفته اند، بدین‌گونه نیستند که نمونه‌ای از آن‌ها شاهنامه بود که در صفحات پیشین به نقل گفته‌های فردوسی از این منبع پرداختیم.

همچنین نبرد بزرگ و ویرانگری را نیز در هند شاهد هستیم که به سبب آن بعضی از هندوهای هند چنین می‌پنداشتند که نابودی عالم قریب‌الوقوع است (ر.ک: لولین بشم، همان، 476) چنین نبردی را در شاهنامه در قالب نبرد دوازده رخ می‌بینیم که بزرگترین نبرد بین ایران و توران است که همانند نبرد بزرگ مهابهارات در میان دو خاندان پادشاهی رخ داد. (ر.ک: کلود کلی پر، 1379: 15-273 و قزوینی، 1358: ج4) جالب توجه است که دیدگاه هندوها درباره پایان دنیا و حوادث آن و نیز برهم‌ریختگی طبقات اجتماعی، شباهت بسیاری به سخنان فردوسی در شاهنامه دارد که مؤید این دیدگاه است که افکار ایرانیان و هندیان باستان نیز درباره طبقه‌بندی اجتماعی یکسان بوده است. فردوسی آورده است:

«دریغ این سر و تاج و این مهر و داد/ که خواهد شد این تخت شاهی به باد*...»

تبه گردد این رنج های دراز/ نشیبی دراز است، پیش فراز*...

نه تخت و نه تاج و نه زرینه کفش، نه گوهر نه افسر نه بر سر درفش*

برنجد یکی دیگری بر خورد/ به داد و به بخشش همی ننگرد*...

ز پیمان بگردند وز راستی/ گرامی شود کژی و کاستی*...

کشاوَرز جنگی شود بی هنر/ نژاد و هنر کمتر آید به بر*

رباید همی این از آن از این/ ز نفرین ندانند باز آفرین*

نهان بدتر از آشکارا شود/ دل شاهشان سنگ خارا شود*

بداندیش گردد پدر بر پسر/ پسر بر پدر همچنین چاره‌گر*

شود بنده بی هنر شهریار/ نژاد و بزرگی نیاید به کار*

به گیتی کسی را نماند وفا/ روان و زبان ها شود پرجفا*...

چنان فاش گردد غم و رنج و شور/ که شادی به هنگام بهرام گور* (فردوسی، 1387: 1356 و 1357)

البته این ابیات، دیدگاه یزدگرد درباره هجوم تازیان به ایران را بیان می‌دارد اما حاوی بینش یک ایرانی درباره پایان دوره شهریاران نیز است و نشان می‌دهد که در دوره‌ای، ملاک‌های اجتماعی به هم خواهد ریخت و طبقه‌بندی اجتماعی از بین می‌رود. البته این نکته نیز حائز اهمیت است که درباره دوران نابودی عالم در ادیان باستانی هند که در ارتباط با اساطیر آنان است، سخنانی درباره رقص کیهانی کالی‌یوگا برای

نابودی کیهان از جانب شیوا، خدای نابودی در هند باستان، در منابع مختلف آمده است که به وسیله این رقص، تمام عالم ویران می‌شود و آفرینشی نو آغاز خواهد شد. (ر.ک: Schulberg, 1968: 112 ، کراون، 1388: 178 و Pattanaik, 1999: 129) نکته جالب توجهی که به نظر می‌رسد، نامگذاری عصر پایانی جهان در اساطیر هند به نام کالی است که الهه نابودی در اساطیر هند و همسر شیوا_ خدای نابودی_ است.

چهره‌ای سیاه و وحشت‌آفرین دارد. نشانه تجلی حقیقت و زمان ابدی است و از این رو، هم زندگی می‌دهد و هم نابود می‌کند و به صورت زن لاغر چهاردستی با دندان‌های تیز و درازی که همه موجودات را پاره می‌کند، تصویر می‌شود. (ر.ک: فضائی، 1388: ج2، 95) او همچنین ایزدبانوی وحشت‌بار است که پرستش با قربانی‌کردن_ حتی انسان_ صورت می‌گیرد... گردنبندی از مار، گردنبندی از جمجمه و گردنبندی از سر پسران خود بر گردن دارد. گوشواره‌اش جسد کودکان است و گردنبندی از سرهای شیاطین بر کمر بسته است. (ر.ک: کوپر، 1379: 444)

نقد:

نبردهای چهار پادشاه مورد بررسی (جمشید، فریدون، منوچهر و کیخسرو) در اسطوره‌های ایرانی، درواقع همان چهار دوره اساطیری است زیرا هریک از این چهار پادشاه نیز قبل از رسیدن به فرمانروایی، نبردی مهم که سرنوشت ایرانیان را رقم می‌زد؛ انجام دادند. توضیح آنکه در واقع در دوره جمشید، هرآنچه که مردم برای زندگی نیاز دارند، بدون هیچ دردسر و رنجی در اختیار آنان قرار می‌گیرد. پادشاهی که بر آنان حکمرانی می‌کند، همان کسی است که دارای عدل و فره ایزدی است و پیش از رسیدن به پادشاهی خود، به نبرد با دیوان و عناصر شر می‌پردازد و پس از آن، همان کاری را انجام می‌دهد که منجی‌های ادیان انجام می‌دهند. درواقع برقراری عدالت، در سراسر دنیا چیزی است که از هر منجی در ادیان مختلف انتظار می‌رود و برطبق تعاریفی که از جمشید در دوران پادشاهی او می‌بینیم، شاهد این هستیم که او همان منجی ایرانیان است. فریدون، منوچهر و کیخسرو نیز همان ویژگی‌ها را در خود دارند. اما کیخسرو کسی است که مانند موعدهای ادیان، دارای دوره‌ای برعکس در بین اعصار چهارگانه است. یعنی در ابتدای دوره او، هرج و مرج، تمام دنیا را فراگرفته است و در انتهای آن، تمام بی‌عدالتی‌ها_ که منشأ آن‌ها افراسیاب است_ از بین می‌رود و پس از آن، کیخسرو به آبادانی می‌پردازد و این، همان سخنی است که در ابتدای تحقیق و در قسمت کلیات آن مطرح کردیم. یعنی او به برپایی مجدد مدینه فاضله‌ای که روزگاری در زمان پادشاهی جمشید وجود داشته و پس از آن، از بین رفته است؛ می‌پردازد و دوباره این

شهر را بنا می‌کند. در اسطوره‌های ایرانی، شاهد ایجاد دوران فترت در بین هر یک از ادوار هستیم. توضیح مطلب آنکه: در این روایات، دوره طلا همان شکوه مدینه فاضله و اتوپیا را داراست اما کم‌کم این شکوه رنگ باخته و از بین می‌رود و در هر دوره‌ای که پس از نابودی عصر طلا آغاز می‌شود، هرج و مرج ایجاد می‌شود و کسی که در این دوره به عنوان پادشاه روی کار می‌آید، در ابتدا به اصلاح وضع موجود می‌پردازد و سپس، در پی برپایی مدینه فاضله برمی‌آید و این مورد، دقیقاً همان ویژگی موعدهای ادیان مقدس است. آن‌ها موبه‌مو اقداماتی را انجام می‌دهند که ما در بین اسطوره‌های ایرانیان، شاهد چنان مواردی هستیم یعنی هر پادشاهی که عصری را در بین اساطیر ایرانی آغاز می‌کند، کسی است که خویشکاری‌های موعود دینی را انجام می‌دهد. برپایی عدالت، مبارزه با بیداد و...

دوره جمشید با نابسامانی ظهور ضحاک پایان می‌یابد. دوره فریدون با مرگ دو پادشاه (ایرج و سلم) و آغاز دشمنی در بین سه کشور ایران، توران و روم پایان می‌یابد. دوره سومین پادشاه یعنی منوچهر نیز با روی کار آمدن افراسیاب در توران و عیدی که منوچهر به فرزند خود می‌دهد (آمدن سپاه از توران زمین) پایان می‌یابد. پس از آن، مدام جنگ و خونریزی دیده می‌شود و هیچگاه همانند دوره جمشید یا فریدون، شاهد ایجاد آرامش در کشور و نابودی عناصر شر، نیستیم. این مورد تا زمان روی کار آمدن کیخسرو تداوم پیدا می‌کند و او، همان کاری را انجام می‌دهد که جمشید و فریدون انجام داده اند. این مورد نیز شاهدهی دیگر بر سیر ادواری چهار دوره مورد بررسی در اساطیر ایرانی است و تنها تفاوت آن با دوران حکومت سه پادشاه پیشین، عدم ایجاد هرج و مرج و ناامنی در کشور است که از این منظر نیز با سایر موعدهای ادیان، قابل تطبیق است. سخنی دیگر، حکومت خدا در بین مردم در چهار دوره اسطوره‌ای ایرانی است. سرشت اسطوره‌ای و خدایی هریک از چهار پادشاه نیز قابل اثبات است. جمشید، فریدون و منوچهر_ بنابر آنچه که از روایات پهلوی برمی‌آید و در صفحات پیشین نیز ذکر کردیم_ هر کدام در دوره ایران باستان، به عنوان خدا معرفی شده اند و نیازی به صحبت دوباره در این مورد نیست اما کیخسرو بنابر اینکه فرزند سیاوش، خدایی باستانی در ماوراءالنهر (ر.ک: هینلز، 1385: 328) است، سرشتی خدایی می‌یابد و از این منظر نیز قابل ردیابی و اثبات خدا بودن است

نتیجہ گیری:

برطبق آنچه کہ از این پژوهش بہ دست می آید می توان چنین نتیجہ گیری کرد کہ چہار عصر اسطورہ ای کہ در باورہای مردم ایران وجود دارد، در شاہنامہ بہ نحو آشکاری بازتاب دادہ شدہ است. دوران جمشید با ویژگی هایی همچون: عمر طولانی انسان ها، بی مرگی در جہان، نبودن بیماری ها و نابسامانی در عالم، نبودن عناصری کہ در باورہای ایرانیان کہ ہنوز ہم دیدہ می شود۔ عناصر اہریمنی ہستند از قبیل: آژ، خشم، دروغ، بہتان و...، همان دوران طلاست. دورہ نقرہ در شاہنامہ در واقع همان دورانی است کہ فریدون بر جہان فرمانروایی می کند و از این نظر، کمتر از دوران جمشید است. عمرہا کوتاہ شدہ و دیگر بی مرگی در عالم دیدہ نمی شود. دوران برنز نیز در بین اسطورہ های ایرانی با پادشاہی منوچہر بہ وجود می آید و زمینہ های ایجاد دوران آهن نیز در ہمین دورہ قابل رؤیت است کہ عبارت است از: اختلافی کہ بہ خاطر کشتہ شدن سلم و در پی آن تور بہ دست منوچہر، در بین ایرانیان و تورانیان و رومیان پدید می آید و پیوستہ نبردهایی را بہ ویژہ با تورانیان رقم می زند. سرانجام دوران برنز نیز پس مرگ منوچہر و آغاز نبردهای ایرانیان و تورانیان پدید می آید کہ بہ مرگ افراسیاب بہ دست کیخسرو پایان می پذیرد. نظیر ہمین موارد نیز در بین اساطیر ہندی عبارتند از: کریتایوگا: دوران طلا، ترتایوگا: دوران نقرہ، دِواپارایوگا: دوران برنز و کالی یوگا: دوران آهن کہ این چہار دورہ در بین دو حماسہ بزرگ ہندیان (رامایانا و مہابھاراتھا) نیز بازتاب یافتہ است کہ وجود اشتراک در بین باورہای باستانی ایرانی و ہندی درباره چہار دورہ اسطورہ ای را آشکار می سازد.

References:

##.Amoozgar, Jaleh. 1997. Mythological History of Iran. second edition. Tehran. Side.

##.Bahar, Mehrdad. 1997. A few researches in Iranian culture. Third edition. Tehran. Thought of the day.

##._____. 1983. Research in Iranian mythology. The first part. Tehran. Birch.

##._____. 2009. A new look at the history and mythology of ancient Iran. Written by Sirus Shamisa. Tehran. Science.

- ##. Behzadi, Roghayeh. 1989. Indian slave. Tehran. Institute of Cultural Studies and Research.
- ##. Booker, John. 2011. World Religions. Translated by Seyed Nima Orazani and Seyed Elahe Hosseini Parvar. second edition. Tehran. Shadow spreader.
- ##. Cavendish, Richard. 2008. Illustrated encyclopedia of world famous myths and religions. Translated by Roghayeh Behzadi. Tehran. Science.
- ##. Claude Carrier, Jean. 2000. Mahabharata. Translated by Bahman Kiarostami. Tehran. The tiny moon.
- ##. Cooper, Jane C. 2000. Illustrated culture of traditional symbols. Translated by Maliha Karbasian. Tehran. Farshad.
- ##. Crown, on c. 2009. A Brief History of Indian Art. Translated by Farzaneh and Kaveh Sojudi. Tehran. Scientific and cultural.
- ##. Curtis, Vesta Sarkhosh. 1994. Iranian Myths. Translated by Abbas Mokhber. Tehran. Center.
- ##. Dadgi, Farnbagh. 1990. Bondahesh. Report by Mehrdad Bahar. Tehran. Birch.
- ##. Dati, William. 2013. World Myths. Translated by Abolghasem Ismailpour. Tehran. Myth.
- ##. Darashkooh, Mohammad. 1989. Upanishad. Thanks to the efforts of Tarachand and Seyed Mohammad Reza Jalali Naeini. Third edition. Tehran. Academic.
- ##. Dehinkar, Baldon. 1995. Indian Myths. Translated by Farzaneh Farzad. Tehran. New World.
- ##. Dostkhah, Jalil. 1996. Avesta, the oldest Iranian songs. Vv1&2. Third edition. Tehran. Pearls.

- ##. Eliade, Mircha. 2016. Fundamental sacred texts from all over the world. Translated by Mani Salehi Allameh. second edition. Tehran. Fararavan.
- ##. _____. 2005. The myth of eternal return. Translated by Bahman Sarkarati. second edition. Tehran. Tahoori.
- ##. Ismailpour, Abolghasem. 1996. The myth of creation in the Manichaeen religion. Tehran. Thought of the day.
- ##. Evans, Veronica. 1994. Indian Mythology. Translated by Bajlan Farokhi. second edition. Tehran. Myths.
- ##. Farshadmehr, Nahid. 2010. Shahnameh to prose. Tehran. Muhammad.
- ##. Fazaeli, Soodabeh. 2009. The culture of strangers. V1. second edition. Tehran. Thoughts.
- ##. Ferdowsi, Abolghasem. 2008. Shahnameh (Moscow version). Tehran. Book of gamers.
- ##. _____. 1987. Shahname. Vv1&2. Correction of the glory of the Absolute Creator. New York. California.
- ##. Hall, James. 2011. Culture of Symbols in East and West Art. Translated by Roghayeh Behzadi. Fifth Edition. Tehran. Contemporary culture.
- ##. Hedayat, Sadegh. 2004. Zand Vahuman Yasen (Bahman Yasht) (The issue of return to Zoroastrianism and the work of Ardeshir Papkan). Tehran. Jamedaran.
- ##. Hinels, John Russell. 2006. Iranian mythology. Translated by Bajlan Farokhi. second edition. Tehran. Myths.
- ##. Ismailpour, Abolghasem. 1996. The myth of creation in the Manichaeen religion. Tehran. Thought of the day.

- ##. Jalali Moghaddam, Masoud. 2005. The borders of human existence in the five sacred horizons. Tehran. Amir Kabir.
- ##. Jalali Naeini, Mohammad Reza. 2006. Selection of Riguda Hymns. Tehran. Printing and Publishing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- ##. Ji Dehala, Monk Ji Noshirvan (Great Order of the Persians of Pakistan). 1998. Zoroastrian theology from ancient times Yet. Tehran. Fravahr.
- ##. Jobs, Gertrude. 2018. Culture of Symbols, Myths and Folklore. Translated by Mohammad Reza Baghapour. second edition. Tehran. Akhtaran.
- ##. Karbasian, Maliha. 2005. Alphabetic culture - a subject of ancient Iranian mythology. Tehran. Akhtaran.
- ##. Kristen Sen, Arthur. 1985. Examples of the first man and the first prince. V1. Translated by Ahmad Tafazzoli and Jaleh Amoozgar. Tehran. New publication.
- ##. Kumarasuami, Ananda. 2003. Introduction to Indian Art. Translated by Amir Hossein Zikrgoo. Tehran. hole.
- ##. Lollyn Bashm, Arthur. 2015. Ancient India. Translated by Fereydoun Badrahai and Mahmoud Masahib. Tehran. Scientific and cultural.
- ##. Mehr, Farhang. 2005. A New View of the Ancient Religion, the Philosophy of Zoroaster. Sixth edition. Tehran. Jami.
- ##. Menask.G. and Soimi. 1975. Myths of Asian Nations. C. First (Persian and Chinese mythology). Translated by Mahmoud Mosour Rahmani and Khosrow Pourhosseini. Tehran. Maziar.
- ##. Moghaddasi, Motahar Ibn Tahir. 2011. Creation and history. Translated by Mohammad Reza Shafiei Kadkani. V1. fourth edition. Tehran. Informed.

- ##. Pattanaik, Devdutt. 1999. Vishnu. An Introduction. India_ Mumbai.
- ##. Pirnia, Hassan. 1998. The mythological era of Iranian history, the prominent lines of the stories of ancient Iran. Tehran. Hirmand.
- ##. Purdawood, Ibrahim. 1998. Yashts. V1. Tehran. Myths.
- ##. Qhadiani, Abbas. 2005. Descriptive culture of Iranian history from the mythological period to the end of the Pahlavi era. V2. second edition. Tehran. Written culture.
- ##. Qhazvini, Mirghiasuddin Ali. 1979. Translation of Mahabharata. Edited by Mohammad Reza Jalali Naeini. V4. Tehran. Tahoori.
- ##. Qholizadeh, Khosrow. 2009. Culture of Iranian mythology based on Pahlavi texts. second edition. Tehran. Book of gamers.
- ##. Rosenberg, Donna. 1996. Translated by Mojtaba Abdullah Nejad. Mashhad. Song.
- ##. _____. 2000. World myths, stories and epics. Vv1&2. Translated by Abdul Hussein Sharifian. Tehran. Myths.
- ##. Sattari, Jalal. 1997. Myth in the world today. Tehran. Center.
- ##. Sen, K.M. 1996. Hinduism. Translate A. Pashii. Tehran. Thought of the day.
- ##. Shaygan, Dariush. 1976. Religions and Philosophical Schools of India. V1. second edition. Tehran. Amir Kabir.
- ##. Schulberg, Lucille. 1968. Historic India. Nederland. Time Life. International.
- ##. Tabari, Mohammad Ibn Jarir. 2010. History of the Messenger and the Kings. Turned to Balami. Corrected by Mohammad Roshan. V1. fourth edition. Tehran. Soroush.

##. Tamimdari, Ahmad. 2000. Iranian Stories. V1. second edition. Tehran. Islamic Propaganda Organization. The field of art.

##. The Holy Quran. 1997. Translated by Mehdi Elahi Ghomshei. fourth edition. Tehran. Farshad.

##. Yahaqi, Mohammad Jafar. 1996. Culture of myths and fictional allusions in Persian literature. second edition. Tehran. Soroush.

##. Yaghmaei, Iqbal. 1976. Summary Ramain. Tehran. Iranian Culture Foundation

منابع:

- ## قرآن کریم. 1376. ترجمه مهدی الهی قمشه ای. چاپ چهارم. تهران. فرشاد.
- ## آموزگار، ژاله. 1376. تاریخ اساطیری ایران. چاپ دوم. تهران. سمت.
- ## اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. 1375. اسطوره آفرینش در آیین مانی. تهران. فکر روز.
- ## الیاده، میرچا. 1395. متون مقدس بنیادین از سراسر جهان. ترجمه مانی صالحی علامه. چاپ دوم. تهران. فراروان.
- ## . 1384. اسطوره بازگشت جاودانه. ترجمه بهمن سرکاراتی. چاپ دوم. تهران. طهوری.
- ## ایونس، ورونیکا. 1373. اساطیر هند. ترجمه باجلان فرخی. چاپ دوم. تهران. اساطیر.
- ## بوکر، جان. 1390. ادیان جهان. ترجمه سید نیما اورازانی و سیده الهه حسینی پرور. چاپ دوم. تهران. سایه گستر.
- ## بهار، مهرداد. 1376. جستاری چند در فرهنگ ایران. چاپ سوم. تهران. فکر روز.
- ## . 1362. پژوهشی در اساطیر ایران. پاره نخست. تهران. توس.
- ## . 1388. نگاهی تازه به تاریخ و اساطیر ایران باستان. تحریر سیروس شمیسا. تهران. علم.
- ## بهزادی، رقیه. 1368. بندهش هندی. تهران. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ## پورداوود، ابراهیم. 1377. پشت‌ها. ج 1. تهران. اساطیر.
- ## پیرنیا، حسن. 1377. عصر اساطیری تاریخ ایران، خطوط برجسته داستان‌های ایران قدیم. تهران. هیرمند.
- ## تمیم‌داری، احمد. 1379. داستان‌های ایرانی. ج 1. چاپ دوم. تهران. سازمان تبلیغات اسلامی. حوزه هنری.

##. جابیز، گرتروڈ. 1397. فرهنگ سمبل‌ها، اساطیر و فولکلور. ترجمه محمدرضا بقاپور. چاپ دوم. تهران. اختران.

##. جلالی مقدم، مسعود. 1384. کرانه‌های هستی انسان در پنج افق مقدس. تهران. امیرکبیر.

##. جلالی نائینی، محمدرضا. 1385. گزیده سرودهای ریگ‌ودا. تهران. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

##. جی دهالا، مانک جی نوشیروان (دستور بزرگ پارسیان پاکستان). 1377. خدانشناسی زرشتی از باستانی‌ترین زمان

تا کنون. تهران. فرَوَهر.

##. داتی، ویلیام. 1392. اساطیر جهان. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران. اسطوره.

##. دادگی، فرنېغ. 1369. بندهش. گزارش مهرداد بهار. تهران. توس.

##. داراشکوه، محمد. 1368. اویانی‌شاد. به سعی و اهتمام تاراچند و سید محمدرضا جلالی نائینی. چاپ سوم. تهران. علمی.

##. دوستخواه، جلیل. 1375. اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان. ج 1 و 2. چاپ سوم. تهران. مروارید.

##. ده اینکار، بالدون. 1374. افسانه‌های هندی. ترجمه فرزانه فرزاد. تهران. دنیای نو.

##. روزنبرگ، دونا. 1375. ترجمه مجتبی عبدالله نژاد. مشهد. ترانه.

##. _____. 1379. اساطیر جهان، داستان‌ها و حماسه‌ها. ج 1 و 2. ترجمه عبدالحسین شریفیان. تهران. اساطیر.

##. ستاری، جلال. 1376. اسطوره در جهان امروز. تهران. مرکز.

##. سن، ک.م. 1375. هندوئیسم. ترجمه ع. پاشایی. تهران. فکر روز.

##. شایگان، داریوش. 2535. ادیان و مکتب‌های فلسفی هند. ج 1. چاپ دوم. تهران. امیرکبیر.

- ## طبری، محمد بن جریر. 1389. تاریخ‌الرسل و الملوك. گردانیده منسوب به بلعمی. تصحیح محمد روشن. ج 1. چاپ چهارم. تهران. سروش.
- ## فردوسی، ابوالقاسم. 1387. شاهنامه (نسخه مسکو). تهران. کتاب پارسه.
- ## . 1366. شاهنامه ج 1_4. تصحیح جلال خالقی مطلق. نیویورک. کالیفرنیا.
- ## فرشادمهر، ناهید. 1389. شاهنامه به نثر. تهران. محمد.
- ## فضائی، سودابه. 1388. فرهنگ غرایب. ج 1. چاپ دوم. تهران. افکار.
- ## قدیانی، عباس. 1384. فرهنگ توصیفی تاریخ ایران از دوره اساطیری تا پایان عصر پهلوی. ج 2. چاپ دوم. تهران.
- ## فرهنگ مکتوب.
- ## قزوینی، میرغیاث‌الدین علی. 1358. ترجمه مه‌ابه‌ارات. تصحیح محمدرضا جلالی نائینی. ج 4. طهران. طهوری.
- ## قلی‌زاده، خسرو. 1388. فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی. چاپ دوم. تهران. کتاب پارسه.
- ## کاوندیش، ریچارد. 1387. دایره‌المعارف مصور اساطیر و ادیان مشهور جهان. ترجمه رقیه بهزادی. تهران. علم.
- ## کراون، روی سی. 1388. تاریخ مختصر هنر هند. ترجمه فرزانه و کاوه سجودی. تهران. علمی و فرهنگی.
- ## کرباسیان، ملیحه. 1384. فرهنگ الفبایی_ موضوعی اساطیر ایران باستان. تهران. اختران.
- ## کرتیس، وستا سرخوش. 1373. اسطوره‌های ایرانی. ترجمه عباس مخیر. تهران. مرکز.
- ## کریستن سن، آرتور. 1364. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار. ج 1. ترجمه احمد تقضلی و ژاله آموزگار. تهران. نشر نو.
- ## کلود کری بر، ژان. 1379. ماه‌ابه‌اراتها. ترجمه بهمن کیارستمی. تهران. ماه ریز.

- ## کوپر، جین سی. 1379. فرهنگ مصور نمادهای سنتی. ترجمه ملیحه کرباسیان. تهران. فرشاد.
- ## کوماراسوامی، آناندا. 1382. مقدمه‌ای بر هنر هند. ترجمه امیرحسین ذکرگو. تهران. روزنه.
- ## لولین بشم، آرتور. 1394. هند باستان. ترجمه فریدون بدره‌ای و محمود مصاحب. تهران. علمی و فرهنگی.
- ## مقدسی، مطهر بن طاهر. 1390. آفرینش و تاریخ. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. ج 1. چاپ چهارم. تهران. آگاه.
- ## مناسک، جی و سویمی. م. 1354. اساطیر ملل آسیایی. ج اول (اساطیر پارسی و چینی). ترجمه محمود مصور رحمانی و خسرو پورحسینی. تهران. مازیار.
- ## مهر، فرهنگ. 1384. دیدی نو از دینی کهن، فلسفه زرتشت. چاپ ششم. تهران. جامی.
- ## هال، جیمز. 1390. فرهنگ نمادها در هنر شرق و غرب. ترجمه رقیه بهزادی. چاپ پنجم. تهران. فرهنگ معاصر.
- ## هدایت، صادق. 1383. زند و هومن یسن (بهمن یشت) (مسأله رجعت در آیین زرتشت و کارنامه اردشیر بابکان). تهران. جامه دران.
- ## هینلز، جان راسل. 1385. اساطیر ایران. ترجمه باجلان فرخی. چاپ دوم. تهران. اساطیر.
- ## یاحقی، محمدجعفر. 1375. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. چاپ دوم. تهران. سروش.
- ## یغمایی، اقبال. 2535. مختصر راماین. تهران. بنیاد فرهنگ ایران.

##- Schulberg, Lucille. 1968. Historic India. Nederland. Time Life. International.

##- Pattanaik, Devdutt. 1999. Vishnu. An Introduction. India_ Mumbai.